

دکتر منصور امانی

عضو هیأت علمی گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

Doctor mansoor amani@Yahoo.com

روابط سیاسی ایران ساسانی و قبایل صحراگرد شرقی در بحبوحه‌ی هجوم اعراب

چکیده:

اقوام صحاری آسیای مرکزی و حتی دوردست‌های آن، یعنی چین، در جستجوی سرزمین و مکان جدید به سوی غرب مهاجرت کردند. آنها در مسیر مهاجرت خود با امپراتوری ساسانی برخورد کردند، که در طی آن بیش از چهار صد سال جنگ، صلح و آمد و شد سفرا، میان آنها ادامه یافت.

کوشانیان، خیونی‌ها، کیدارها، هیاطله، و ترکان مهم‌ترین همسایگان ایران در ادوار مختلف در دوره ساسانی بودند و تنها تصرف ایران توسط اعراب مسلمان بود که، رشته ارتباط آنها با ایران را از هم گسیخت. هر چند که پس از اسلام، بعضی از این اقوام نقش مهم خود را دوباره باز یافتند.

از اواخر دوره ساسانی، نام ترک بر همه زرد پوستانی که از این پس در ماوراءالنهر پدیدار شدند اطلاق گردید، و برای تمام اقوام زردپوست که لهجه مشترک متقارب داشتند، لفظ ترک را به کار برده‌اند. در این دوران پنج قوم را که زبان واحد داشته‌اند، به نام ترک از آنها یاد کرده‌اند. این اقوام عبارتند از: ۱- تغزغز (توعوز-اغوز) ۲- خرخیز (قرقیز) ۳- کیماک ۴- غز (اوغوز) ۵- خرلخ (قراق-خلخ).

کلید واژه:

ایران، ساسانیان، قبایل ترک، آسیای مرکزی، هجوم اعراب، یزد گرد سوم.

مقدمه:

با توجه به این که حوادث و رخداد‌های شرق ایران در دوره ساسانی از اهمیت وافری برخوردار است، به نحوی که پس از فروپاشی این امپراتوری، در دوران پس از اسلام نیز این اقوام و هم‌نژادان آنها منشاء تحولات فراوانی در تاریخ ایران و اسلام و حتی جهان گردیدند، پی بردن به چگونگی آغاز این تحولات و آنچه که این مهاجرت و جابجایی جمعیت را مانع شد، و شاید بیش از چهارصد سال به تأخیر انداخت، دارای ارزش فراوانی می‌باشد. در دوره ساسانی، دیگر از مهاجرت اقوام هم‌نژاد آریاییان اثری نبود و بلکه این اقوام آلتایی نژاد بودند که در مرزهای شرقی ایران مستقر شدند. شاهنشاهی ساسانی، قطب مهم مقابله با این اقوام بود و این موضوع زمانی نمود بیشتری را از خود نشان داد که، دولت روم در این رابطه با ایرانیان هم‌داستان گردید. همکاری با ایران در حفظ قلاع در بند داریال، استحکامات شمال قفقاز و اطراف دریای خزر، جزئی از این همکاری منطقه‌ای بود. پرداخت کمک مالی به ایران و قید آن در عهدنامه‌های بین دو طرف و تعهد دولتی برای اجرای این بند، علیرغم بعضی مشکلات از نمونه‌های عینی این همکاری بود.

ساسانیان حلقه پیوند ایران باستان با ایران دوره اسلامی است که بسیاری از حوادث دوره‌های بعد از اسلام به این زمان و خصوصاً وقایع شرق امپراتوری ساسانی مرتبط است. در آستانه سقوط حکومت ساسانی، آشفتگی در سرزمین‌های شرقی ایران نیز صورت گرفته است آخرین پادشاه این سلسله برای دفاع از کشور در مقابل حمله اعراب مسلمان به شمال شرقی کشور رفت. او نه تنها مورد حمایت قرار نگرفت بلکه، طعمه حمله دشمنان قرار گرفت و در این راه جان خود را از دست داد. اقوام شرقی تنها زمانی عمق خطر هجوم اعراب را دریافتند که آنها به خراسان رسیده بودند. حمایت آنها و حتی چینی‌ها هم، از بازماندگان یزد گرد سوم پادشاه ساسانی نتیجه‌ای در بر نداشت. با سقوط امپراتوری ساسانی فصل جدیدی در تاریخ شکل گرفت، که در قالب روابط سیاسی این اقوام با حکومت‌های بعد از اسلام قابل بررسی است.

جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی در دوران باستان:

واژه آسیای مرکزی، در متون تاریخی گذشته با نام توران گره خورده، و در مقابل اصطلاح جغرافیایی ایران قرار دارد.^۱ کلمه ایران و توران در علم جغرافیا بکلی معنی دیگر پیدا کرده است. مراد از ایران فلاتی بوده، که عبارت است از: حوضه داخلی فلات ایران و محدوده جغرافیایی آن از سمت شمال، حوضه دریای خزر و آرال است. این فلات از سمت جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از شرق به سرزمین هندوستان و از سوی غرب به مناطق دجله و فرات در بین‌النهرین منتهی می‌شده است. مقصود از توران، سرزمین‌های واقع در حوضه دریاچه آرال و رودخانه‌های سیحون و جیحون بوده است.^۲ کلمه توران و تورانیان، گاهی به معنای وسیعتری به کار رفته است، و مراد از این دو کلمه، تمام دنیای آسیای مرکزی، یعنی از دشت‌های جنوب روسیه تا چین بوده است و تورانیان را نه تنها در برابر ایرانیان بلکه تمام آریین‌ها (Arianes)^۳ می‌دانسته‌اند.

در قسمت میانی قاره کهن آسیا، ناحیه استپ زاری قرار دارد که منطقه وسیعی را از چین تا روسیه جنوبی، در بر می‌گیرد. این سرزمین دیر زمانی محل عبور و سکناى مردمانی بوده است، که در جستجوی محل زیست جدید، از این ناحیه عبور کرده‌اند. این مردمان سختکوش، دست پرورده زندگی سخت صحاری، در شرایط سخت زندگی بوده و تبدیل به عناصری سرکش شده‌اند. بادهای تند و خشن فلات آسیای مرکزی و سرمای سخت و گرمای مهلک، آنها را آبدیده و آن چنان قوی و استوار ساخته بود، که نامشان، ملل همسایه را دچار رعب و وحشت می‌کرد. تهیدستی و فقر، که معلول شرایط اقتصادی و بیلاق و قشلاق و زندگی بیابانگردی بود، آنها را بسیار پخته و آماده تهاجم ساخته بود.^۴

علیرغم پیشرفت تمدن در آسیا و اروپا، استپ‌های مرکزی از منچورستان تا مجارستان هنوز در حالت زندگی بدوی اولیه بودند. بدیهی است که این شبانان شکارچی، نگاه خود را متوجه سرزمین‌های پیشرفته دنیای آن روز نمودند، نگاهی که آنها را از مغولستان، به چین و از دشت‌های آسیای مرکزی، به سمت ایران و اروپا سوق می‌داد. این همه، از تفاوت شرایط محیط زندگی و اوضاع اقتصادی آنها سرچشمه می‌گرفت. این

مردمان بیابانگرد پس از سال‌ها جنگ و نبرد با چینی‌ها و سایر اقوام، سرانجام در مرزهای شرقی ایران مستقر شدند. روابط ایرانیان و ترکان در دو مقطع زمانی اتحاد با هم، و نیز در دوره اختلاف و نبرد قابل بررسی است. ولی حکومت ترکان در اوج عظمت دیری نپایید، زیرا هم آنها و هم امپراتور ساسانی به سرعت مسیر زوال را طی نمودند. برخوردهای آنها و ایرانیان در اواخر دوره ساسانی حکایت از ضعف شدید ایران داشت. این روابط در دوره خسرو پرویز و جانشینان، در ارتباط با روابط ایران و روم و خزرها بود.^۵

مشرق زمین در آستانه‌ی سقوط ساسانیان:

یزدگرد سوم، در آتشکده یا معبد آناهیتا در استخر، در سال ۶۳۲م تاجگذاری کرد و شاید این نشانه شوم و پرمعنایی بود که قدرت ساسانی از همان جایی که شروع شد، رو به افول نهاد. در عین حال استخر ناحیه‌ای بود که هنوز به ساسانیان وفادار مانده بود. در سال ۶۳۳م اعراب به عراق وارد شدند، ولی در سال ۶۳۴م در نبرد جسر از ایرانیان شکست خوردند.^۶ اما در سال ۶۳۶م در نبرد قادسیه، ایرانیان شکست خوردند و تیسفون به دست اعراب افتاد و اعراب جسورانه و بی‌پروا درصدد تصرف مناطق دیگر ایران شدند و شاه ایران به ناچار طریق شمال شرقی کشور را در پیش گرفت، با این توضیحات، اوضاع خراسان و شمال شرقی ایران و همچنین آسیای مرکزی در آستانه‌ی سقوط ساسانی و شکل‌گیری دوره‌ای جدید تاریخ در ایران بررسی می‌شود.

شرق ایران در بحبوحه هجوم اعراب مسلمان:

تقریباً همزمان با ظهور سلسله تانگ در چین، انقلابی بزرگ، باعث تغییر آسیای غربی شد. در سال ۶۴۲م اعراب، ایران را در جنگ نهاوند تصرف کردند. ایران از مدتها پیش نزد چینی‌ها شناخته شده بود. شاهنشاه ساسانی و سلسله‌ی حکومتی چین در آن زمان با یکدیگر تماس نزدیک داشته‌اند.^۷ به طور کلی اوضاع سیاسی ایران مقارن حمله اعراب به این شکل بوده، که ساسانیان جهت نگهداری مرزها از حملات بیگانگان، از نژادهای

ایرانی، افرادی را با لقب شاه، در ایالات مرزی گماشته بودند.^۸ از جمله این مناطق در خراسان، برای ایستادگی در برابر ترکان شرقی. شاهانی گماشته بودند که لقب کنارنگ داشتند و در طول تاریخ، آنها مقاومت شدیدی از خود در برابر بیگانگان نشان داده بودند.^۹

در آستانه سقوط ساسانیان در کابل، دودمانی به نام خنگلان (khanglan) که سر دودمان آنها دواشان خنگلان (Devashan khanglan) در سال ۴۶۰م بوده، و سپس شاه جاوولا (Javoula) که قندهار را هم در تصرف داشت، و پس از او، لاکاتاودایا (Lakhata-oudaia-ditia) به سلطنت رسیدند، دارای حاکمیت بودند. در این دوران هفتالیان (هیاطله) در حد دولت شهرهای ضعیفی مطرح بودند که این مسئله، حکایت از ضعف و انحطاط و ناتوانی این قوم داشت. ترکان نیز در گسترش و توسعه ارضی کشور ناموفق عمل کردند. و از این که بتوانند نهادهای حکومتی قدرتمندی را به وجود بیاورند که به تداوم حکومت آنها منجر شود. بسیار ناتوان بودند. در نتیجه شرق ایران در این ایام، تقریباً تحت حاکمیت امیران خرد و نیمه مستقل هفتالی بود، که در اولین فرصت، از فرمانروایی ساسانیان، سرباز زده بودند. در عین حال، ترکان نیز در مناطق شمالی تر، به ترک تازی و عملیات نظامی خود ادامه می دادند.^{۱۰} از دوره فیروز به بعد، مملکت مروالرود از تسلط دولت ساسانی خارج بود و هرات هم جزو امپراتوری ساسانی محسوب نمی شد.^{۱۱}

ولایت سواحل خزرهم در آستانه حمله اعراب، در تصرف یک سردار دیلمی بنام «موتا» یا «مورتا» (mourta-Mouta) بود. حاکمان شمال شرقی ایران در این زمان هر کدام لقبی داشتند (نسا- ورزا)، (ابیورد-وهمنه)، (خوارزم-خسرو خوارزم)، (بخارا-بخارا خوداو)، (سمرقند-طرخان)، (اشروسنه-افشین)، (سغد-اخشیه)، (فرغانه-اخشید)، (ختل-ختلان شاه یا ورازان)، (غرجستان-ورازبندگ)، (سیستان-رتبیل)، (کابل-کاول شاه). در طخارستان در مشرق بلخ، یبغو (جبغو) سلطنت می کرد و امیری به نام شاد تابع او محسوب می شد. نیزک طرخان که در بادغیس بود، مطیع شاد به شمار می آمد.^{۱۲} به نظر می رسد با توجه به این که یبغو-جبغو، عنوان فرمانروایان ترک بوده است، این منطقه تحت حاکمیت ترکان قرار داشته است. در همین زمان در کشور چین تحولاتی در حال وقوع بود، سرداری در چین به نام

یانگ جیان (Yang-gian)، ظهور کرد، که توانست تمام شمال چین را تصرف کند و دودمان سویی را در سال ۵۸۱ م تأسیس کند سپس جنوب چین را هم تصاحب کرد و تا سال ۶۱۰ م مناطق وسیعی از آسیای مرکزی را به تصرف درآورد.^{۱۳} دوره سلسله تانگ در چین مکمل این فتوحات در آسیای مرکزی بوده است. نخستین خبر پیشرفت اسلام را سفیری از طرف یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی در سال ۶۳۸ م به چین آورد. شاهنشاه ایران که از آخرین گوشه کشور خود ناامیدانه دفاع می‌کرد. از چین علیه اعراب کمک خواست. تادسونگ (Tad-soung) امپراتور چین این درخواست را، به دلیل دوری مملکت چین از ایران و مناسب نبودن مسیر طولانی برای سپاهیان جهت جنگ و نبرد، نپذیرفت. یزدگرد سوم که از مسیر کرمان خود را به سجستان (سیستان) رسانیده بود، وقتی عدم همراهی چینیان را مشاهده نمود، از نیزک طرخان کمک طلبید. ولی وی زمانی بر طرخان وارد شد که به خاطر بعضی سخنان که همراهان شاه ایران بیان کرده بودند، نسبت به وی خوش رفتاری نشد و طرخان او را طرد نمود. ماهویه، مرزبان مرو با طرخان علیه یزدگرد، تباری کرد و لذا نیزک طرخان به سپاهیان شاه حمله نمود، یزدگرد به ناچار به طرف شهر آمد که ماهویه او را دستگیر نمود و به قتل رسانید. در روایت دیگری نیز گفته شده که یزدگرد وامانده از هر جا به آسیابانی پناه برد. و در قبال مخفی کردن خودش، وی حاضر شد، انگشتر و کمر بند و دستبندهای خود را به آسیابان بدهد که، آسیابان می‌گوید که، کرایه این آسیاب روزی چهار درهم است اگر آن را به من بدهی که آن را تعطیل می‌کنم و گر نه نمی‌پذیرم. که در این بین که آنها سرگرم صحبت بودند سپاهیان ماهویه سوری سر رسیدند و او را گرفتند و کشتند.^{۱۴}

در این مورد سبئوس، مورخ ارمنی می‌نویسد:

«در سال ۲۰ یزدگردی، سپاه عرب که در پارس و خوزستان به سر می‌برد، به سوی مشرق که به سرزمین پهلوه موسوم بود و سرزمین پارتها بود علیه یزدگرد شاه پارس‌ها به حرکت درآمد. یزدگرد از چنگ آنها گریخت، اما نتوانست رهایی یابد، زیرا آنها با یزدگرد در مرز کوشنگ دوباره به نبرد

پرداختند و کلیه سپاه او را منهدم ساختند. او فرار کرد و خود را در اختیار سپاهیان تیتلک (تتلچیک) که به کمک وی آمده بودند، گذارد. اما سپاهیان تیتلک (تتلچیک) یزدگرد را اسیر کردند و وی را به قتل رساندند.^{۱۵}

به هنگام آمدن یزدگرد به خراسان، خرزادمهر، برادر رستم فرخزاد با وی بود. وی به ماهویه مرزبان مرو گفت که شاه را به تو می‌سپارم، و آن گاه عازم عراق شد. یزدگرد در مرو قصد برکناری ماهویه را نمود، و همین موضوع سبب همدستی وی با ترکان شد. ترکان بر سپاهیان یزدگرد تاختند ولی چون موفقیتی نداشتند، ماهویه به آنان پیوست و موجبات شکست شاه را فراهم نمود. شاه و امانده از هرجا به آسیابانی در کنار رود مرغاب پناه می‌برد، که طمع به جامه‌های فاخر شاه اسباب قتل او را فراهم می‌سازد. در هر صورت همراهی ماهوی سوری و نیزک طرخان و یا به قول فردوسی بیژن طرخان^{۱۶}، موجبات قتل آخرین پادشاه ساسانی را فراهم کرد. تمامی اختلافات آراء درباب اواخر دوره ساسانی نشان از آشفتگی منابع از جمله فردوسی، مسعودی، یعقوبی و غیره دارد، زیرا نحوه قتل و سرانجام یزدگرد با تفاوت هایی از سوی مورخین بیان شده است. این آشفتگی به نوعی از پریشانی دولت و مردم در اواخر این دوران حکایت دارد. به هر صورت ورود یک قوم بیگانه، مطرح شدن آیین جدید، سقوط حاکمیت سیاسی، ناامنی و فقر اقتصادی و مهمتر از همه فراوانی کانون های قدرت در شمال شرقی ایران و آسیای مرکزی در تشتت آراء نقش اساسی داشته است.

با مرگ یزدگرد سوم، ماهوی سوری صاحب ثروت او شد، ولی انتشار خبر خیانت وی در خراسان مایه خشم مردم شد. ماهوی، نیزک طرخان را مسبب قتل شاه معرفی کرده، بلخ و هرات را تصرف کرد و به بخارا، سمرقند، چاچ و سغد لشکر کشید.^{۱۷} در سال ۶۵۱م یزدگرد سوم که اعراب در پی او بودند و به خراسان آمده بود، بطوریکه بیان کردیم به قتل رسید و متعاقب آن، اعراب از مرو و نیشابور عبور کردند و در سال ۶۵۶م اولین درگیری‌ها بین افاغنه و اعراب، به وقوع پیوست. جنگ بین دو قوم، تا سال ۷۴۸م ادامه یافت. تا این که اعراب همه‌ی قلمرو افغانستان امروزی را، به جزء هندوکش و

سرزمین‌های مرکز افغانستان کنونی فتح کردند.^{۱۸} در این زمان تحولات در آسیای مرکزی به شکل گسترده‌ای در جریان بود. چینی‌ها که از خطر خانان شرقی رهایی یافته بودند، با خانان غربی هم مرز شده، آنان را نیز دستخوش زوال نمودند. در حدود سال‌های ۶۴۰ تا ۶۵۰ میلادی، ترکان تحت رهبری ایربیس-شکوی-خان (Irbis-sheguy-khan) از آمودریا گذشتند و ناحیه طخارستان را به تصرف در آوردند. او خواهان پیوند با چینی‌ها شد و ازدخترخاقان چین، خواستگاری کرد که، چینی‌ها این موضوع را، منوط به تسلیم پنج شهر از جمله کوچو، ختن و کاشغر نمودند، که مورد موافقت خان ترک قرار نگرفت. نیروهای تحت فرماندهی ایربیس-در پی پیشرفت‌های نظامی خود سرانجام به بلخ یورش بردند و آنجا را به محاصره در آوردند. لیکن مرگ ناگهانی او، سبب عقب‌نشینی ترکان شد. در فاصله این سال‌ها، خانان غربی ترک‌ها، رو به انهدام می‌رود و اثری از درگیری میان ایرانیان و ترکان، در این دوران مشهود نیست. شاید این آتش بس ناخواسته، از ضعف و اضمحلال هر دو کشور و بخصوص ساسانیان حکایت داشته است.^{۱۹} پس از قتل تون-جبغو، توکیوهای غربی به دو قسمت، تجزیه شدند. عشایر نوچه پی (Nu-che-pi) در مغرب و جنوب غربی دریاچه ایسیک‌گول، و عشایر تولو (Tlu-lou) در شمال شرقی همین دریاچه قدرت یافتند، که جنگ‌های متعدد هر دو گروه را بکلی تضعیف نمود. چینی‌ها سرانجام مناطق تحت تصرف این دو گروه را نیز اشغال کردند و خان ترک به ناچار به باخت‌گریخت (سال ۶۵۱ م)^{۲۰}.

به قدرت رسیدن خاندان تانگ در چین (۹۰۷-۶۱۸ م) و فرمانروایی لی-شیه-مین (Li-Shiah-Min) که ترغیب چینی‌ها برای حمله به ترک‌ها را به دنبال داشت، سرانجام به اسارت هسیه - لی (Hsieh-li) فرمانروای خانان شرقی منجر شد. در فاصله سال‌های ۶۳۰ م تا ۶۸۲ م چینی‌ها به تدریج به سمت غرب پیشروی نمودند و موجبات انهدام کامل توکیوهای غربی را فراهم ساختند. آنها شهرهای مهم آسیای مرکزی یعنی کاشغر، ختن، یارکند و کوچا را به تدریج به تصرف خود درآوردند. این چهار منطقه بنا به آثار باستان‌شناسی در مسیر جاده ابریشم قرار داشت و کاروان‌داران و کاسب‌کاران ایرانی،

هنر و صنعت ایران را به آنجا منتقل می کردند و از سوی دیگر فرهنگ بودایی از هند نیز در این مناطق در حال رواج بود. روحانیون نسطوری از طریق ایران به چین راه یافته بودند و در سراسر جاده ابریشم آیین مسیح را تبلیغ می کردند. در اواسط سده ششم میلادی در آسیای مرکزی، آیین مسیح در حال تبلیغ قرار داشت. پروکوپیوس از دو راهب مسیحی صحبت می کند که از طریق ایران، ابریشم را به روم منتقل می کردند.^{۲۱} پس از اینکه خاقان نشین ترکی شرقی، بوسیله چینی ها سقوط کرد، درست در همین زمان، خاقان نشین ترک غربی نیز، رو به انهدام رفت و چینی ها موفق به تسلط بر حکومت گوک ترک شدند. بعدها، چینی ها آتش اختلاف را میان ترک ها دامن زدند. در سال ۶۵۱ م هو-لو (Hu-Lu) از فرماندهان ترک، که به فرماندهی عشایر ترک تو-لو (Tu-Lu) انتخاب شده بود، موفق شد، ترک ها را تحت فرمان خود درآورد که در سال ۶۵۷ م بوسیله چینی ها از بین می رود.^{۲۲} چینی ها که سیاست تفرقه آمیز خود را بین ترک ها ادامه می دادند، از بین هر کدام از شاخه های دو گانه ترک، خاقانی را برای آنها تعیین می کردند. هر کدام از این خاقان ها را نیز که داعیه استقلال داشتند، به نحوی از مسیر خود، آنها را برمی داشتند، زیرا وجود آنها را برای آینده کشور خود خطرناک تشخیص می داند و از سوی دیگر ممکن بود که آنها امپراتوری ترک را مجدداً احیا نمایند. حضور چینی ها و سپس اعراب در آسیای مرکزی، عظمت امپراتوری ترک را از میان برد^{۲۳}.

در نیمه دوم قرن هفتم میلادی، قسمت اعظم ایران به تصرف اعراب درآمد. خزران، که در این دوران، متحد ترک ها بودند در همین زمان، ترک ها را از سرزمین خود، در کنار رود ولگا بیرون راندند و استقلال خود را اعاده نمودند. حمله سریع اعراب، حتی ترک ها را نیز به تکاپو وادار ساخت. شخصی بنام خال-لیق (Khal lig) تلاش نمود تا ترک ها را متحد نماید. وی که بعدها بنام یشبارا-خان (Ishbara Khan) یا (خان برفی ستمگر نیرومند دهشتناک = Irbis-ishbara-djabgu-khan) و در متون چینی، شابلو-خان-خلو (Shobolo-khan-khelu) معروف شد، از اجرای نقشه خود به دلیل ممانعت چینی ها منصرف شد. در این دوران، یعنی در سالهای ۶۵۱ م تا ۶۵۴ م چینی ها،

بش - بالیغ را تصرف کرده، یشبارا - خان را از سرزمین های خانات جنوبی بیرون کردند. یزدگرد سوم، امیدهای فراوان به مردمان شرقی و شمالی ایران داشت و اگر چه در مورد پایان کار وی دقیق صحبت نشده است. آنچه مسلم است اینکه، او به فرمانروای چین، شاه فرغانه و شاه خزرنامه نوشت. لیکن حاصل این نامه نگاریها مشخص نیست. شاید سرعت حمله اعراب مسلمان و از طرف دیگر اغتشاش موجود در آسیای مرکزی و فشار چینی ها از سمت شرق و همچنین سابقه درگیری ساسانیان با این مردمان، از جمله عوامل مهم عدم توجه به این نامه نگاری های پادشاه ساسانی بوده است. در عین حال، به نظر می رسد که چین ها در اوایل، تصور گسترش سریع اسلام در مشرق ایران را نمی کردند و معتقد بودند که اعراب پس از غارت ایران به موطن خود بازخواهند گشت. اما با تزلزلی که سقوط سلسله ساسانی و دین زرتشتی گری وابسته به آن پیدا نمود، بر آنان مسلم شد که دوران جدید در مرزهای شرقی چین آغاز گردیده است. لذا به حمایت از بازماندگان یزدگرد پرداختند، اما ترک ها به دلایل کهن و دشمنی با ساسانیان چندان تمایلی به حفظ آنها نداشتند. به یاد داشته باشیم که، بسیاری از مردمان مشرق ایران به نوعی پیوندهایی با سکاها (پارتیان)، هیاطله و حتی ترکان داشتند که اقوام نامبرده عامل شکست های گذشته ی خود را ساسانیان می دانستند. برخی از آنها خود را وارث تمدن کهن شرقی (پیشدادی، کیانی) دانسته و از اینکه ساسانیان، نسبت خود را به هخامنشیان می رساندند از جهت دیگر، مورد تنفر مردم آن سامان بودند. در همین زمان ایرییس - شیگویی - خان سرنگون شد و ایل ترک دولو تحت رهبری ایرییس - دولو - خان (Irbis-dulu-khan) بر ترکان حاکمیت یافتند. ماهوی با استفاده از وضع آشفته ای که بوجود آمده بود در صدد تسلط بر تمام خراسان، طخارستان و سغد بود. ولی در جنگ با فرمانروای ترکان یعنی یشبارا خان - خان خالیق، که مدعی خونخواهی شاه بود، شکست خورد و به قتل رسید. اکنون اعراب، دیگر به خراسان رسیده بودند و این در حالی بود که ایرانیان مشغول جنگ داخلی و خانگی بودند. اعراب در فاصله سالهای ۶۵۱م تا ۶۵۵م، پس از خراسان، گوزگان (جوزجان) و طخارستان را تصرف کردند و بر خوارزم هجوم آوردند. ترکان خانات غربی، که این

وضعیت را غیرقابل تحمل دیدند به خراسان هجوم آوردند. لیکن اوضاع نابسامان مرزهای شرقی و حملات پی در پی چینی ها، آنها را وادار به عقب نشینی کرد. شخصی به نام چژن-چو (مروارید اصل = Chzen-cho) یا جبغو که پسر ایربیس - دولو - خان بود، در این زمان به رقابت با یشبارا - خان پرداخت، وی که مدعی تصرف خانات غربی بود خود را سیبیر - تاردوش - شاد (sibir-tardush-shad) نامید. ولی وی که به حمایت چین، دل بسته بود با بی اهمیتی آنها، سرانجام تسلیم نیروهای یشباراخان شد. یشبارا-خان، نیز که گرفتار حملات چینی ها به فرماندهی سو-دین - فان (Su- din- fan) با همدستی اوغورها شده بود در سال ۶۵۶ میلادی در جلگه ایلی، از چینی ها شکست خورد. عشایر نوشیبی (نوجه - پی) و دولو (تولو) نیز، تسلیم چینی ها شدند. چینی ها بقیه نیروهای ترک را قلع و قمع نمودند. یشباراخان مجبور به فرار به چاچ گردید، که فرمانروای آنجا که لقب طرخان داشت، فراریان را دستگیر و به سپاه چین تحویل داد. یشبارا-خان اسیر شد و به سال ۶۵۹ م در اسارت جان سپرد. نیروهای چینی تا سال ۶۵۸ م تمامی ترکان طرفدار وی را قلع و قمع کردند. چژن-چو جبغو. که قبلاً تسلیم یشبارا خان شده بود. علم طغیان را برافراشت لیکن وی نیز به زودی دستگیر شده و به قتل رسید. آخرین بازمانده های ترکان نیز در سال ۶۶۰ م از میان رفتند و چینی ها تا سال ۶۶۴ م. سراسر دشت های شمالی کوه های تیان-شان را به تصرف درآوردند. آخرین امیدهای ترکان، سرانجام به یأس مبدل شد و اعراب و چینی ها، در آسیای مرکزی با یکدیگر تلافی نمودند. اعراب در ادامه پیشروی های خود در فاصله سال های ۶۶۴ میلادی کابل را تصرف کرده و تا پنجاب پیشروی نمودند.^{۲۴}

ترکها پس از این دوران ضعیف شدند. پس از سقوط ساسانیان چینی ها موفق شدند، ترکهای مشرق و مغرب را مطیع خود نمایند. چینی ها حتی در صدد تصرف قسمتهای غربی تر آسیای مرکزی نیز برآمدند، ولی به این خواسته خود نایل نشدند. سرانجام از حکومت امپراتوری ترکها، دولت شهرهای ضعیفی باقی ماند که به دنبال فتح

ایران توسط اعراب در نیمه دوم قرن هفتم میلادی، این دولت شهرها نیز، به وسیله اعراب از میان رفتند.^{۲۵}

اعراب در سال ۶۶۷م از جیحون عبور کردند و با ترک‌ها به زد و خورد پرداختند. در سال ۶۶۵م خانات غربی ضمیمه چین شد. ولی بار دیگر ترکان شورش نمودند و تحت رهبری شخصی به نام قتلغ (خوشبخت Qoutlough) با ترکان شرقی دست اتحاد دادند و امپراتوری ترک را احیا کردند. جانشین وی موچو (Mo-Cho) در میان ترکان، لقب خاقان یافت. لیکن با قتل وی، دوران اقتدار مجدد ترکان نیز سر رسید. سرانجام بازماندگان خاندان بومین به چین پناهنده شدند. و این بار اویغورها به حکومت رسیدند، که نزدیک به یک قرن (از ۷۴۴ تا ۸۴۰م) فرمانروایی کردند.^{۲۶} البته فشار ترک‌ها بعدها هم تداوم یافت و سرانجام مجموعه این فشارها باعث شد که درهای فلات ایران بر روی ترک‌ها باز شود و گروه‌های زیادی از آنها به فلات ایران وارد شدند.^{۲۷} هجوم اقوام صحراگرد که شرق و غرب قاره آسیا و حتی اروپا را دچار دگرگونی نمود در دوران باستان با سد قدرتمند حکومت ساسانی مواجه شده بود. هر چند در این رهگذر، گاه لطمات و صدمات جبران‌ناپذیری را متوجه کشور ایران نمودند و در دوره‌های مختلف بعدی دل‌مشغولی و گرفتاری ایرانیان را در پی داشت. ولی دولت ساسانی، هجوم و حمله آنها را مهار کرد و حتی آنها را به آنسوی جیحون عقب راند. حوادث و وقایعی که در چین و یا اروپا رخ داد، در ایران هرگز به وقوع نینجامید و ساسانیان از نبردهای مشرق با موفقیت بیرون آمدند.^{۲۸} شاید برتری تمدنی و فرهنگی، و در عین حال وجود شاهان قدرتمند و قوی مانند انوشیروان و دیگر شاهان این سلسله، و وجود سرداران لایقی مانند بهرام چوبین در این برتری و تفوق نقش عمده‌ای داشته است.

عدم موفقیت قبایل صحراگرد در نفوذ در خاک ایران و شکست‌های آنها از سرداران ایرانی، سبب تغییر مسیر مهاجرت آنها گردید. به نحوی که آنها در شمال مرزهای ایران و به موازات مرز به حرکت درآمدند، از کنار سواحل شمالی دریای خزر عبور کردند و ضمن اسکان در سرزمین‌های مسیر مهاجرت گهگاهی شانس خود را در رابطه با ایران

آزمایش می کردند. ولی وقتی به سد مستحکم قلاع و سربازان ایرانی برخورد می کردند، مجدداً به سرزمین های خود برمی گشتند. آنها حتی از اتحاد و همراهی با رومیان، که دشمن ساسانیان بودند هیچ ابایی نداشتند. و بارها در صفوف سپاهیان رومی، به جنگ با ایرانیان اقدام نمودند. ولی قدرت دولت مرکزی علیرغم بعضی سستی ها و کاستی ها در مجموع ایران را در مقابل آنان مستحکم و با اقتدار نشان داد.^{۲۹}

سخن دیگر اینکه حکومت و قدرت در این قبایل بر پایه اتحادهایی شکل می گرفت که زود گذر بود و اصولاً تداومی نداشت. اگر دولتی در برابر این اتحاد موفق به پایداری می شد، می توانست دوام بیاورد و نیروی مهاجم آنها را در هم شکند. کما اینکه ساسانیان نیز، به همین شکل سال ها در برابر آنها مقاومت نمودند و هرگز این قبایل بیابانگرد، مبانی محکم این سلسله را متزلزل نساختند. در هر صورت بلای هجوم این اقوام موضوعی آسان و کم اهمیت نبود، امواج عظیم آنان، هر سپاه و نیرویی را متزلزل می ساخت و نبردگاه آنان بسیار سخت و شکننده بود. بنابراین مقابله و مقاومت ایران در دوره ساسانی، در برابر اقوام مهاجم، دارای اهمیت و ارزش سیاسی فراوان بود.

اقوام شرقی و حمایت آنها از بازماندگان یزدگرد سوم

فیروز، که فغفورچین او را به عنوان شاه به رسمیت شناخته بود، در کوههای طخارستان ماند و در صدد جمع آوری قشون برای جنگ با اعراب برآمد. در سال ۶۶۱م دولت چین که ممالک غربی خود را منظم می کرد، ترکهای ترکستان را شکست داد و دولتی را به اسم ایران برای فیروز تشکیل داد که (تزی کیک = Tezi-cik) نام داشت. به علت حملات اعراب، فیروز حتی نتوانست در (تزی کیک) مقاومت نماید، لذا وی اجازه ورود به چین را از فغفور دریافت کرد. چینی ها که از کمک به یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی خوداری کردند، درمقابل درخواست پناهندگی شاهزادگان ایرانی، از آنان بعنوان پناهنده، استقبال کردند. فیروز پسر یزدگرد، در سال ۶۷۴م به چان آن (Chan-an) آمد و بعنوان یکی از سرداران محافظ امپراتور مورد استقبال قرار گرفت، وی بعد از چند سال در

گذشت. از پسر وی (نی نی شیه=Nini-chieh) در منابع چینی ذکری به میان آمده است، که احتمالاً این نام معادل اسم نرسی ایرانی است. ایرانیان در چین آتشکده بر پا کردند و این مراسمات تا چند سال ادامه داشت.^{۳۰} وی علاوه بر ورود به چین، موفق شد آتشکده ای در چان آن(Chan-an) تاسیس نماید. شاهزادگان ایرانی، بنا به گفته منابع چینی، باز با دربار چین ارتباط داشته اند و شاه ایران در سال (۷۳۲م) کیلی نام(=ki li) نسطوری را به چین فرستاده است.^{۳۱}

در کتاب "تاریخ شاهنشاهی ساسانی" چنین آمده است که پیروز پسر یزدگرد در سیستان دولتی بوجود آورد که آن را بوسی-دو دوفافا(Bosi-dudufa) می نامیدند. وی در سال ۶۵۸-۶۶۳م در زرنگ اقامت داشت. وی در سال های ۶۷۵-۶۷۴م در اثر شکست از مسلمانان به چین رفت و پس از مرگش، نرسه(نرسی-نی نی شیه) شاه ایران شناخته شد. بیاد پیروز. تندیس سنگی از او در مدخل آرامگاه گائو زونگ(Caeou-zodng) امپراتور چین ساخته شد. بر روی آن نوشته است: "پیروز شاه ایران سردار بزرگ سپاه، دلاور راستی و فرمانده کل ایران". بهرام پسر دیگر یزدگرد، تلاشهایی برای سرزمین از دست رفته نمود که نتیجه بخش نبود.^{۳۲}

پس از مرگ فیروز، نرسی(نی نی شیه) به مدت بیست سال در طخارستان مقاومت نمود. اما امیدهایش در سال ۷۰۷م بر باد رفت و مجبور شد که به چین بازگردد. با مرگ وی مورخان چینی از شخصی به نام پو-شان-هو نام می برند و او را شاه ایران می خوانند(۷۲۲م) و سپس از خسرو نواده یزدگرد نام می برند و به دنبال آن از شاه ایران که سفیری کیلی نام که راهبی نسطوری بوده است و به دربار ایران فرستاده، سخن به میان می آید. بعد از آن دیگر از ساسانیان، در تاریخ ایران خبری نیست.^{۳۳} آخرین افراد خاندان ساسانی که مورخان و وقایع نگاران چینی از آنها نام برده اند پوشان هوئو(-poushan-hu) پشنگ و پسرش خسرو بودند که هر دو مدعی تاج و تخت سلطنت ایران بودند. با این حال، در منابع چینی از حضور چهار هزار ایرانی در چین در سال ۷۸۷م در شهر چنگ(cheng) سخن به میان آمده است.^{۳۴} اعراب به دنبال پیروزی های نظامی خود به

طرف چین حرکت کردند. آنها در آسیای مرکزی به پیشرفت نظامی خود ادامه دادند، این موضوع دیر یا زود اعراب و چینی ها را با هم مواجه می ساخت. دولت چین برای احتراز از برخورد با اعراب، اقوام مستقر در آسیای مرکزی را بشدت حمایت و در مقابل اعراب تسلیح می کرد. همین موضوع سبب آن گردید که اعراب با درهای بسته آن کشور روبرو شدند و از پیشروی به آنسو باز ماندند. در این زمان چین دارای امپراتوری مقتدری بنام تای شونگ (Tai-shong) (۶۴۹-۶۲۷م) از سلسله تانگ بود، که موفق شد جلوی پیشروی اعراب را بگیرد.^{۳۵}

آسیای مرکزی را اعراب، ماوراءالنهر نامیدند.^{۳۶} امیران هپتالی جنوب جیحون نیز، از فشار اعراب در امان نماندند. شهر باستانی بلخ به تصرف آنها در آمد و پایگاه عملیاتی اعراب گردید. و از آنجا اسلام را به سایر مناطق سرازیر و هدایت نمودند.^{۳۷} در ماوراءالنهر، مسلمانان با ترک ها به نبرد برخاستند و مورخین عرب^{۳۸} از جمله بلاذری، طبری، یعقوبی خود اعتقاد دارند که هیچ نبرد گاهی از نبرد ترکان سخت تر نیست.^{۳۹}

در آغاز دوره اسلامی چینی ها، ایرانیان زرتشتی را پوسه و مسلمانان عرب زبان را تاشیه می گفتند که معادل لفظ تازی زبان فارسی است.^{۴۰} دولت چین از تسلط اعراب بر آسیای مرکزی، ناراضی بود و لذا به مردم خراسان و طخارستان در مقابل اعراب کمک می کرد. ولی نه مقاومت بازماندگان ساسانی و نه ترک ها و مردم طخاری و خراسانی در برابر مسلمانان موفق نبودند. علت این مسئله را باید در انگیزه بالا و توان نظامی مسلمانان و در عین حال، ضعف و تفرقه ایرانیان و سایر اقوام و همچنین بی انگیزگی آنان جستجو کرد.^{۴۱} لازم به توضیح است که بخش مهمی از نیروی اعراب مسلمان در شرق ایران را، ایرانیانی تشکیل می دادند که به دلیل دشمنی دیرینه با ساکنان شرق، علیه آنان شمشیر می زدند.

آسیای مرکزی و جدال ایرانیان و اعراب مسلمان

روی کار آمدن حاکمیت اعراب در ایران و حتی آسیای مرکزی، با یک تحول عمده مواجه بود، که آن عبارت از روی کار آمدن مجدد فرمانروایان بومی محلی و

شهرستانی بود. ایرانیان آگاه شدند که پیشرفت آنان، در گرو همکاری کردن با جهانگشایان عرب است. دهقانان از این ویژگی سود بردند و مقدمات استفاده سیاسی خود را فراهم نمودند. آنها حتی به خواندن و نوشتن زبان عربی نیز، علاقه نشان دادند. این در حالی بود که در پایان فرمانروایی ساسانیان در ایران یک لهجه یا (koIne) فارسی میانه، در سراسر شاهنشاهی ساسانی پراکنده شده و این امر شامل آسیای مرکزی نیز، گردیده بود. دلیل این مطلب، علاوه بر زیر دستان فارسی زبان اعراب، فراریان و لشکریان ساسانی موجود در مناطق شرقی بودند. همین امر در پراکندگی این لهجه، که در حقیقت مقدمه نضج گرفتن فارسی کنونی بود، در آسیای مرکزی بسیار مهم و دارای اهمیت فراوان بود. این موضوع، بعدها منجر به تقسیم سرزمین خلافت به دو بخش شرقی و غربی شد و مقدمات استقلال ایرانیان از اعراب را فراهم آورد.^{۴۲}

مورخین از جمله طبری، مسعودی و بلاذری میزان سیطره فرهنگی ایران بر بخش های مختلف آسیای مرکزی را متفاوت ارزیابی کرده اند. در حالی که دور دست های آن، در بخش شرقی آن منطقه، تحت نفوذ چینی ها بوده است، در قسمت های غربی تر که با ایران ارتباط داشته است، فرهنگ غالب، ایرانی بوده است. وضعیت فرهنگی محدوده افغانستان امروزی در این زمان به این صورت بوده که در نواحی شرقی افغانستان خط پهلوی رایج بوده است و زبان دری قدیم نیز در بخشهای غربی این مملکت رواج و رونق داشته است. چیزی که هم اکنون نیز در آن کشور وجود دارد. طبیعی است که سیطره فرهنگی و قدرت زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی به آسانی از میان نمی رفت و سال هایتمادی بعد از پیروزی های اعراب نیز، این نفوذ ادامه یافت. فراموش نکنیم که این مردمان شرق ایران و خراسان بودند، که بعدها زبان فارسی جدید را به وجود آوردند و از پذیرش زبان عربی سر باز زدند.^{۴۳}

مقارن هجوم اعراب به ایران، در کابل و کاپیسا دودمانی به نام نزاک(پنکی)حکومت داشتند. در زابل، رتبیلان حاکم بوده، که آیین هند و ایرانی داشته اند. در مناطق بامیان و بدخشان(طخارستان)، امیر نشین های محلی حکومت می کرده اند. ترک

ها بر سغد و باختر مسلط شدند و فرمانروایان چغانی و شومان در تاجیکستان حالیه حکومت داشتند^{۴۴}.

در نیمه اول قرن هفتم میلادی شرق خراسان در تحت نفوذ حکمرانان محلی قرار گرفته بود. سمت غربی مملکت که عبارت از سیستان و هرات و توابع آن باشد در تحت نفوذ سیاسی و ادبی و دینی ساسانیان بود که به همین دلیل، دیانت زرتشتی و زبان پهلوی در آنجا رواج کامل داشت. ولی در کوهسارهای مرکزی و زابلستان و وادی کابل بنام (گندهارا) و وادی ارغنداب، تا سلسله جبال هندوکش و مناطق شمال آن و دو ناحیه جنوب، تا کرانه های سند، دودمانهای حکمرانان داخلی، که از بقایای کوشانیان و هیاطله بودند، دارای قدرت بودند که، آیین بودایی و برهمنی در بین آنها رواج داشت. تنها تفاوت بوجود آمده در این طرز تفکر این بود که، فرهنگ و دین و آیین ایشان به کلی شکل محلی گرفته بود^{۴۵}.

در مناطق مختلف آسیای مرکزی با توجه به رواج آیین بودایی، معابد بودایی وجود داشته است. این معابد را، نوبهار(نو وهار) می گفتند، که به معنی دیرنو می باشد و آیین(مسئول برگزاری مراسمات) این دیرها را، (پرمکه) می گفتند که احتمالاً خاندان برمکی معروف، که بعدها در بغداد و دربار خلفای عباسی تا سمت وزارت و صدارت بالا رفتند، از رؤسای این دیرهای بودایی بوده اند^{۴۶}.

به هر حال صحراگردانی، که به آسیای مرکزی و پیرامون آن تاختند، به تدریج در تمدن های منطقه مستحیل گردیدند. این منطقه پیش از نفوذ اعراب مرکب از قدرت های پراکنده ای بود که می توان آنها را به سه ناحیه زبانی و فرهنگی تقسیم کرد:

(۱) ناحیه اول شامل خوارزم، در بخش سفلائی رود جیحون و اطراف دریاچه آرال، که زبان نوشتاری و گویشی رسمی آنان، زبان خوارزمی بود، و تاریخ محلی و بومی، برای خود داشتند و مبداء تاریخ آنها، میلادی بود.

۲) ناحیه دوم سغدیان بزرگ بود. که نه تنها شامل سمرقند و بخارا می‌گردید. بلکه مناطقی که در شرق، زیر نفوذ کوچ نشینی های تابع سغدیها بود، نظریه فرغانه و... را نیز در بر می‌گرفت.

۳) سومین ناحیه ماوراءالنهر و باکتريا یا باختر بود که مشتمل بود، بر نواحی تحت

تابعیت چغانیان، بیشتر تاجیکستان کنونی و شمال افغانستان.

احتمالا گسترده ترین فرهنگ در نواحی شرق ایران در دوران قبل از اسلام، فرهنگ سغدی بود. سغدیان، که فرهنگی پیشرفته و ممتاز داشتند، تابع آیینهای گوناگون از مزدا پرستی، بودایی، مانوی و نسطوری بودند. فرهنگ خوارزمی نیز، با زبان و فرهنگ سغدیان پیوند داشت. پیشینه زبان و فرهنگ سغدی، که در آسیای مرکزی باستانی رواج داشت، بسیار قدیمی و حتی به دوران پیش از هجوم اسکندر به ایران بر می‌گردد.^{۴۷}

فرهنگ طخارستانی نیز قبل از اسلام در منطقه آسیای مرکزی وجود داشت و در حوضه شهر بلخ گسترده شده بود. طخاریان پس از اسکان در این منطقه، زبان ایرانی را فرا گرفتند و آنرا گسترش دادند. در نواحی پیرامون هرات و مرو، فرهنگ شرق ایران نیز وجود داشت، که تحت تاثیر آیین زردشتی بود. دگرگونی های فرهنگی - سیاسی ایران در طول تاریخ بر رویدادهای آسیای مرکزی بشدت اثر می‌نهاد. نفوذ فرهنگ ایرانی و آیین زردشتی در مرو و هرات به حدی بود که آثار نفوذ فرهنگ های دیگر را کاملا تحت الشعاع قرار می‌داد. به رغم حاکمیت تدریجی ترکان در آسیای مرکزی، تاثیر فرهنگ ایرانی همچنان ادامه یافت. تا پیش از اسلام، در کنار فرهنگ و ادیان ایرانی مانند مانویت، آیین بودایی و مسیحی نیز در آسیای مرکزی رواج داشت.^{۴۸} نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران در آسیای مرکزی، با پیشروی مسلمانان در آسیای مرکزی از میان نرفت، بلکه در اردوی نظامی اعراب، ایرانیان فارسی زبان فراوانی وجود داشتند که در شهرهای آن خطه از جمله سمرقند و بخارا اردو زده بودند. این ایرانیان مسلمان به همراهی غیر مسلمانان هم وطن خود، که از برابر هجوم مسلمانان گریخته بودند و به این صفحات پناهنده شده بودند، انبوهی بزرگ از فارسی زبانان را پدید آوردند، که لهجه های محلی را بسرعت تحت تاثیر خود قرار دادند.

بسیاری از این مردم، اگر چه اسلام را به عنوان آیین خود پذیرفتند ولی تا سالیان طولانی از قبول حاکمیت جدید خودداری کردند. آسیای مرکزی درحقیقت، مرز جهان اسلام شد که شورشیان ایرانی و حتی عرب، برای فرار از دست خلیفه، به آسانی می توانستند از آن استفاده نمایند. لذا مردم شرق ایران و آسیای مرکزی به دلیل پراکندگی مذهبی و نیز دور بودن از مرکز خلافت، نسبت به غرب ایران، بیشتر برای شورش و عصیان مهیا بود^{۴۹}.

علیرغم سقوط حکومت ساسانی و نبود مرکزیت سیاسی، خط پهلوی در ایران به وسیله موبدان نگهداری و تا حد امکان پاسداری می شد. ولی ضعف نوشتاری آن با وجود استفاده از خط هزوارشی، سبب آن گردید که فارسی دری که زبان گفتاری بود، با الفبای عربی در سراسر ایران رایج شود. ادبیات در ماوراءالنهر، بدلیل حضور اعراب و ایرانیان در آنجا و لزوم مراوده با مردم محلی و ممالک همجوار، در آن ناحیه بالنده گردید و شهرهایی همانند بلخ و بخارا از کانون های مهم زبان و ادب فارسی نوین، همپایه زبان عربی گردید، و بالندگی آن ناشی از شورش برعلیه اسلام و یا عرب نبود بلکه زبان فارسی در خدمت اسلام، برای ترویج آیین گردید^{۵۰}. ایرانیان ناراضی از سیستم حکومتی و طبقاتی ایران، سپاهیان فرسوده از جنگ های بیهوده و بی نتیجه خاندان ساسانی، جنگ قدرت در میان بزرگان و موبدان و افراد این خاندان، انگیزه بالای مسلمانان در ترویج این دین و آیین زوال ساسانیان و انحطاط آنان را در پی داشت. اما ایرانیان که آیین اسلام را پذیرفته بودند، مقهور قدرت قوم غالب نشدند. آنان اسلام را در جستجوی عدالت و معنویت، بعنوان آیین خود برگزیدند، ولی هرگز زبان و فرهنگ قوم غالب را مانند ملل غرب امپراتوری اسلامی قبول نکردند، و این وجه تمایز ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان بود. ایرانیان شرق امپراتوری ساسانی و مناطق مختلف ماوراءالنهر در شکل گیری فرهنگ و تمدن جدید ایران بعد از اسلام نقش مهم و اساسی را ایفا نمودند. پس از اسلام نیز، خدمات فراوانی به ایران و اسلام و تمدن اسلامی کردند. برای بررسی این روابط در دوره پس از اسلام، با توجه به اهمیت این بخش از تاریخ جهان اسلام در سرنوشت سیاسی خلافت و همچنین شکل گیری قیام

های سیاسی و مذهبی در این خطه و در نهایت بوجود آمدن حکومت های متقارن در ایران که زمینه ساز استقلال مجدد ایران گردید، نیاز به تحقیقی جامع و جداگانه می باشد. با فتح کامل ایران توسط اعراب، ارتباطات ایران باممالک شرقی، از جمله آسیای مرکزی، چین و هند محدود گردید. تا اینکه حکومت‌های ملی تشکیل یافته در مشرق ایران از جمله سامانیان و غیره مجدداً با این ملل، ارتباط برقرار نمودند و دوره جدیدی از روابط را آغاز و پی ریزی کردند.

اقوام شرقی و ایران ساسانی

اقوام شرقی با اسامی مختلف در تاریخ ایران تاثیر گذار بوده اند. هر کدام از آنها در دوره تاریخی مشخصی در عرصه تاریخ ظاهر شده اند. اگر چه تفکیک نژادی آنها توسط مورخین و منابع دست اول به خوبی انجام نشده و دارای ابهاماتی می باشد. لیکن تطبیق منابع و بررسی های دقیق تاریخی و توجه به سکه های آن عصر، در روشن شدن ابعاد موضوع و تفکیک اقوام بسیار موثر است. کوشان ها، خیونی ها، کیدارها، هیاطله، و ترک ها از جمله اقوام صحرا گرد مهاجری هستند که تاریخ ایران در دوره ساسانی را تحت تاثیر قرار داده اند.^{۵۱}

هر کدام از این اقوام، در دوره مشخصی از تاریخ در مرزهای شرقی ایران ظاهر شده، اسباب مراوده و یا مزاحمت را فراهم ساخته اند. وجه مشترک همه آنها علاوه بر مشابهت های زندگی ایلی و قبیله ای، بیابانگردی و پیشروی به سوی غرب و جستجوی سرزمین های تازه بوده است.^{۵۲}

آنان در مسیر حرکت خود با توجه به اینکه دستاورد عمده ای از لحاظ تمدن نداشتند، در ویرانی و نابودی سرزمین های محل عبور خود، دارای نقش تخریبی بودند. تنها زمانی متوجه ارزش و اهمیت این مراکز تمدنی می شدند که، مردم ساکن در منطقه آسیای مرکزی با آنها ارتباط برقرار کرده، آمیزش های سیاسی و فرهنگی بین آنها بوجود می آوردند.^{۵۳}

ایران، بعنوان یک کشور بزرگ در تحولات شرق آسیا، دارای تاثیر بوده است و در عین حال از آنها نیز، تاثیر پذیرفته است. مجموعه مبادلات اقتصادی و استفاده هر دو طرف از جاده ابریشم و مسیر دریایی خلیج فارس و اقیانوس هند، در بالابردن، ارتباطات اقتصادی بسیار موثر بوده است. چین، هند و آسیای مرکزی بعنوان کانون های مهم فرهنگی و تمدنی آسیای شرقی، قطعا برای ایران دارای اهمیت و ارزش بوده اند. همین ارزش و اهمیت، ایرانیان را وا داشت، که دستاوردهای مهم تمدنی و فرهنگی آن مناطق، را مورد توجه قرار دهند.^{۵۴}

ساسانیان موفق شدند که این موج صحرا گردان را با موفقیت متوقف نمایند و به عمر حکومت کوشانیان در مرزهای شرقی خود خاتمه داده، و آنها را تابع خود نمایند. از آن پس دوره حاکمیت کوشانشاهان فرا رسید، که از لحاظ سیاسی به سلسله ساسانی وابسته و تابع آن به شمار می آمدند.^{۵۵}

به دنبال آن، در یک دوره می توان شاهد حضور اقوام خیونی در مرزهای ساسانیان بود. آنان که در پی مناطق تازه و جدید تا مرزهای ایران پیشروی کرده بودند، نه تنها از پس سپاهیان نیرومند شاپور دوم برنیامدند، بلکه ساسانیان با موفقیت خیونی ها را شکست داده، آنها را با خود همراه نمودند، و حتی در جنگ با رومیان آنها را در صفوف سپاهیان ایرانی قرار دادند.^{۵۶}

جنگ با کیدارها، به آسانی نبرد با خیون ها نبوده و مدت های مدیدی و شاید بیش از یک قرن به طول انجامید. ولی بالاخره نیروی نظامی ایران، پس از یکصد سال مبارزه، با پیروزی، کیداریان را در مرزهای ایران متوقف ساخته، و نهایتا به عقب راندند. آنان نیز راه سرزمین های جنوبی را در پیش گرفته، دیگر برای دولت ساسانی مزاحمتی را به وجود نیاوردند.^{۵۷}

پیدایش حکومت قدرتمند هون(هیاطله) برای ایران بسیار گران تمام شد و مصیبت آور بود، اما حکومت ساسانی موج حرکت این اقوام بسمت سرزمین ایران را تغییر مسیر داد. صحراگردان متوجه جنوب روسیه و اروپای شرقی شدند و مهاجرت عظیم ژرمن ها را

بوجود آوردند و در اروپا منشاء تحولات عمیقی شدند. شک نیست که سد عظیم دولت ساسانی با اقتدار، بیش از چهارصد سال درهای آسیای غربی را بر روی این اقوام بست. تحولات پس از اسلام و نبودن این سد دفاعی، به خوبی ضعف حکومت‌های بعدی در برابر اقوام بیابانگرد را آشکار ساخت.^{۵۸}

حکومت هون (هیاطله) که مدتهای مدیدی ایران را آزار واذیت می نمود، خود با تهاجم قوم جدید ترک، مواجه گردید. ترکهای تازه نفس با شاه ایران (خسرو انوشیروان)، هماهنگ گردیدند و آنچنان ضربتی را به هونها (هیاطله) وارد کردند، که سرزمین آنها به تصرف ترکها و ایرانیان در آمد. دو کشور متصرفات آنها را میان خود تقسیم نمودند، ولی خود نیز بر سر بهره برداری بیشتر از جاده ابریشم و شریک تجاری شدن و مسایل دیگر سیاسی و اقتصادی، دچار اختلاف شدند. ایرانیان که از بوجود آمدن حکومت قدرتمند ترک، در مرزهای خود راضی نبودند و از سوی دیگر تجربه هیاطله و ضربات آنها بر ایران را به خاطر داشتند، به هیچ روی از تقویت اقتصادی آنان حمایت نکرده، مشارکت این قوم در منافع جاده ابریشم را رد کردند.^{۵۹}

اعتراض ترک‌ها، تبادل سفیر بین آنان و رومیان، هماهنگی سیاسی با روم و تهدیدات و حتی حمله نظامی آنان در تصمیم ایران خلی وارد نکرد. ترک‌ها، خاک ایران را آماج حملات خود قرار دادند، بدنبال آن نیروهای ایرانی، ترک‌ها را بشدت سرکوب کردند و به آن سوی جیحون و ماوراءالنهر راندند. ترک‌ها که از اتحاد با رومیها نیز، هیچ طرفی نبسته بودند، به آنان نیز حمله نظامی کردند، ولی در آنجا هم ناکام ماندند.^{۶۰}

در مجموع می‌توان گفت که اقوام صحرا گرد مزاحمت‌های فراوانی را برای ساسانیان ایجاد کردند. بخش عظیمی از نیرو و امکانات دفاعی ایران صرف مبارزه و درگیری با اقوام در مرزهای شرقی گردید. این اقوام که از تمدن و فرهنگ بهره ای نداشته و یا اینکه بهره آنها بسیار ناچیز بود، در ازبین بردن مراکز تمدنی و فرهنگی دنیای قدیم نقش موثری داشتند. چنانکه در اروپا و چین و هند به بلایی بزرگ تبدیل گردیدند. بشریت تنها زمانی موفق به فایق آمدن بر این اقوام بیابانگرد شدند که در سایه سلاح آتشین، نیروی

کماندار این قوم را مقهور خود کرد. عدم موفقیت آنها در ایران، تنها به علت برخورد آنها با امپراتوری قدرتمند ساسانی بود. که سقوط این سلسله بعدها نشان داد که حضور موثر آن در عرصه سیاسی نظامی چقدر مهم و با اهمیت بوده است. به هر حال سقوط این دولت، منجر به باز شدن پای این اقوام و از جمله ترک ها، به خاک ایران و گشوده شدن درهای آسیای غربی و فلات ایران به روی این اقوام شد. چنانکه در سالیان بعد دنیا شاهد پیشروی ترکان و هم نژادان آنان تا کناره های دریای مدیترانه و اروپا بود.^{۶۱}

نتیجه:

امپراتوری ساسانی در حالی که احساس می شد در اوج عظمت است، در حقیقت بسرعت مسیر زوال را طی نمود. این امپراتوری بعد از خسرو پرویز هر از چند گاهی، پادشاهی را دست بدست کرده و حاکمیت متزلزلی پیدا کرده بود. این تزلزل بخوبی در وقایع مناطق شرقی و شمالی ایران در این دوران معلوم و مشخص است. در این زمان مرزهای شرقی ایران بی دفاع ماند و ایرانیان دفاع موثری از این نواحی به عمل نیاوردند. تنها یک نکته سبب عدم پیشروی ترکان در این دوران شد و آن ضعف و اختلافات داخلی این مردم و ناتوانی آنان در این مقطع زمانی بود. در چنین شرایطی وقایعی در جنوب غربی ایران به وقوع پیوست که حاکمیت ساسانیان در ایران را به کلی به چالش کشید. آیین اسلام در حال گسترش و به دنبال ایجاد یک امپراتوری بود، لذا ایران مورد هجوم اعراب مسلمان واقع شد.

پس از یک سلسله جنگها، سرانجام نبرد نهاوند سرنوشت قطعی ایران را تعیین کرد. پادشاه نگون بخت ایران که در هیچ جای کشور مدافعی نیافته و به شمال شرقی کشور گریخته بود، ناامیدانه به کمک چینی ها چشم دوخته بود. کمکی که هرگز به ایران نرسید، زیرا چینی ها دوری بعد مسافت از ایران را بهانه نمودند و از کمک به وی خوداری کردند. در خراسان یزدگرد سوم با هماهنگی ترکان و هیاطله در مرو به قتل رسید. با مرگ شاه پنهانده شدن شاهزادگان ایرانی به چین، عمر امپراتوری ساسانی و ارتباط آن با شرق به

پایان رسید قبایل صحرا گرد شرقی، به همراه چینی‌ها که از میان رفتن رقیب دیرین خود به دست اعراب را نظاره‌گر بودند، و بعضاً با بی‌تفاوتی و حتی شادمانی می‌نگریستند، اکنون که خود، با پیشروی اعراب و خطر جدی مواجه شده بودند، برای دفاع از کیان خویش به تکاپو افتادند. اما دیگر، دیر شده بود و به استثنای چینی‌ها، مابقی به تدریج تحت نفوذ اعراب درآمدند.

چینی‌ها برای دفع خطر از خود، اقوام آسیای مرکزی را علیه اعراب تقویت کرده، به مبارزه تشویق می‌کردند. آن کشور وقتی ناتوانی این قوم و تسلیم آنها در برابر مسلمانان را مشاهده نمود، به دخالت بیشتر در آسیای مرکزی پرداخت. آنها که در این زمان در اوج قدرت بودند با تصرف سرزمین‌های آسیای مرکزی، تلاش کردند تا بلکه به حیات سیاسی این قبایل خاتمه داده، از شر مزاحمت‌های آنها رهایی یابند. ولی در این مسیر به طور کامل موفق نشدند. اعراب نیز با وجود موفقیت‌های فراوان از تسلط کامل بر آسیای مرکزی باز ماندند. شاید وضعیت طبیعی و جغرافیایی و از سوی دیگر حاکمیت‌گزینی اقوام بیابانگرد، از جمله دلایل عدم موفقیت اعراب و چینی‌ها بوده است. با سقوط امپراتوری ساسانی و موفقیت اعراب مسلمان در تصرف کامل ایران، روابط ایران و این قوم در دوره باستان خاتمه یافت. در دوره بعد از اسلام، روابط ایران و ممالک شرقی و اقوام بیابانگرد، شکل دیگری پیدا نمود، که نیازمند بررسی و تتبع جداگانه‌ای می‌باشد.

یادداشت‌ها:

- ۱- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۳۴۴.
- ۲- ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جمع، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱.
- ۳- منظور از آریاییها یا آریانها اقوامی می باشد که حدود اواخر هزاره‌ی سوم یا اوائل هزاره‌ی دوم ق. م از منطقه خوارزم بزرگ مهاجرت کردند.
- ۴- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۳۴۲.
- ۵- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، جلد دوم، ص ۷۴۹-۷۴۰.
- ۶- تورج دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳، صص ۵۵-۵۶.
- ۷- فیتز جرال، تاریخ فرهنگ چین، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۳۶۸.
- ۸- تورج دریایی، سقوط ساسانیان، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۳، ص ۴۲.
- ۹- محمد رضا افشار آرا، خراسان و حکمرانان، مشهد، انتشارات محقق، ۱۳۸۰، ص ۴۸.
- ۱۰- ریچارد فرای، تاریخ باستان ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۵۶۶-۵۶۵.
- ۱۱- احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۵۰.
- ۱۲- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۳۵۹.

- ۱۳- النورج هال، چین باستان، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰.
- ۱۴- ابوالحسن مسعودی، التبییه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۹۸. - ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۱۶۴.
- ۱۵- یوزف ماکورات، ایرانشهر برمبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میر احمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷.
- ۱۶- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام آ. برتلس، زیر نظر ع. نوشین، تهران، انتشارات دانش، ۱۹۷۱، جلدنهم، ص ۳۴۸-۳۴۹.
- ۱۷- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۱۸۵-۱۷۹.
- ۱۸- اردشیر قاسملو، افغانستان دیروز، امروز، فردا، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۱، ص ۶۵.
- ۱۹- همان منبع، صص ۱۸۷-۱۸۵.
- ۲۰- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، ص ۲۰۳. - رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین مکیده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۸.
- ۲۱- پروکوپیوس، جنگ های ایران و روم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸.
- ۲۲- ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱، صص ۳۴-۳۵.
- ۲۳- فاروق سومر، اغوزها (ترکمن‌ها)، ترجمه آنادردی عنصری، تهران، انتشارات حاجی طلایی، ۱۳۸۰، صص ۲۴-۲۲.

- ۲۴- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، صفحات ۲۰۳-۱۸۶.
- ۲۵- میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، صص ۳۶۲-۳۶۳.
- ۲۶- ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، صص ۳۶-۳۵.
- ۲۷- ویلهلم یاکوب، جهان ایران و توران، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، صص ۲۴-۲۳.
- ۲۸- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، صص ۲۰۳.
- ۲۹- احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول، صص ۲۰۳.
- ۳۰- فیتز جرالده، تاریخ فرهنگ چین، صص ۳۷۲-۳۷۱.
- ۳۱- حسن پیرنیا و عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۶۴، صص ۲۳۸.
- ۳۲- تورج دریایی، شاهنشاه ساسانی، صص ۵۷-۵۶.
- ۳۳- کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹، صص ۱۶۰.
- ۳۴- علاءالدین آذری، تاریخ روابط ایران و چین، تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۶۷، صص ۵۴-۵۳.
- ۳۵- ژاک گوسولت و بدرالدین حی، اسلام در چین، ترجمه عبدالحمید بدیع، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۵۵، صص ۱۹.
- ۳۶- احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ترجمه ی آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات صدا و سیما، ۱۳۴۶، صص ۱۵۹.
- ۳۷- ریچارد فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۳۹۳-۳۹۰.
- ۳۸- احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، صص ۱۶۷.

- ۳۹- ابن حوقل. ایران در صورہ الارض، ترجمہ جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۱۹۷.
- ۴۰- سلیمان تاجر سیرافی، سلسلہ التواریخ، ترجمہ حسین قرچانلو، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱، ص ۲۲.
- ۴۱- عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۶، ص ۸۴.
- ۴۲- ریچارد فرای، تاریخ باستان ایران، صص ۳۹۰-۳۸۵.
- ۴۳- عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، صص ۶-۵.
- ۴۴- ریچارد فرای، تاریخ باستانی ایران، صص ۵۶۸-۵۶۶.
- ۴۵- عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۲-۳.
- ۴۶- حسن پیرنیا و عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، صص ۲۶۴-۲۶۳.
- ۴۷- احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول، ص ۳۷۰.
- ۴۸- الهه کولایی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۶، صص ۱۴-۱۳.
- ۴۹- ریچارد فرای، تاریخ باستانی ایران، صص ۳۹۲-۳۹۰.
- ۵۰- همان منبع، صص ۴۰۵-۴۰۴.
- ۵۱- احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۸۹.
- ۵۲- احمدعلی کهزاد، تاریخ افغانستان، تهران، انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۵۶، ص ۵۱۷.
- ۵۳- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰.
- ۵۴- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، ص ۲۲۰.

- ۵۵- احسان یارشاطر، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۹۸.
- ۵۶- همان منبع، ص ۳۰۷.
- ۵۷- م. م. دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۹۷.
- ۵۸- و. بارتولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، شماره ۷۶، ص ۲۸.
- ۵۹- عنایت الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، ص ۱۲۰.
- ۶۰- محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک»، جلد دوم، ص ۶۴۹.
- ۶۱- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۲۵.